

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حقیقت‌گرایی



با نظریه روش فکری مولانا که با یک هیجان فوق العاده روانی درآمیخته است، و به طور کلی با نظر به تنوع ابعاد و گسترش استعدادهای روانی یک مغز رشد یافته، انتظار یک مکتب نظام مند (سیستماتیک) فلسفی و جهان بینی کلی و همچنین یک نگرش علمی معمولی، کاملاً بی مورد و بیهوده است. کسانی که می خواهند این کوه آتشفشان معرفت را در قالبهای معمولی فلسفی و علمی، مانند مشائی و اشراقی و ایده آلیسم و رئالیسم معمولی بکنجانند، یا از وضع روانی و مغزی مولانا اطلاع کافی ندارند و یا قالبگیری معمولی فلسفی و علمی برای خود آنان چنان مطلق جلوه کرده است که تصور مافوق آن قالب گیری به ذهنشان خطور نمی کند.



مولوی و جهان بینی ها

محمد تقی جعفری



مؤسسه تخصصی نشر و کتاب علامه جعفری

Muhammad Taghi Ja'fari

مولوی و جهان بینی ها

نویسنده: محمدتقی جعفری

سرشناسه: جعفری تبریزی، محمدتقی، ۱۳۰۲-۱۳۷۷.
عنوان و نام پدیدآور: مولوی و جهان بینی ها / محمدتقی جعفری.
مشخصات نشر: تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری،
۱۳۷۹.
مشخصات ظاهری: ۲۶۴ ص. ۱۸۰۰۰۰ ریال
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۰۸-۰۱-۶
وضعیت فهرست نویسی: فیبا.
موضوع: مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق. -- نقد
و تفسیر.
موضوع: فلسفه تطبیقی.
شناسه افزوده: الف. مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری. ب.
عنوان
رده‌بندی کنگره: ۸ م ۵۳ ج / PIR ۵۳۰۵
رده‌بندی دیویی: ۳۱ / ۱ فا ۸ ج / ن ۸۴۹ م ۱۳۷۹
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۷۹-۷۳۵۷ م

چاپ: چاپ و طرح امروز

چاپ هشتم: پاییز ۱۳۹۵

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۰۸-۰۱-۶

قیمت: ۱۸۰۰۰۰ ریال

تنظیمات رایانه‌ای: رؤیا عزیز موسوی

طراح جلد: سعید عجمی

مشاور هنری: حسام صادقی

تهران / فلکه دوم صادقیه
بلوار کاشانی / خیابان حسن آباد
کوچه ۴ / پلاک ۲۲ / طبقه دوم

تلفن: ۴۴۰۹۱۰۴۲ / ۴۴۰۵۵۴۵۳-۰۲۱

نمابر: ۴۴۰۷۰۲۰۰-۰۲۱

کلیه حقوق نشر مکتوب
و الکترونیک برای این مؤسسه
محفوظ است.

WWW.ostad-jafari.com

Info@ostad-jafari.com

سخت‌گیری و تعصبِ خامی است

تا جذینی، کار خون‌آشامی است

بحر علمی در نمی‌پنهان شده

در سه‌گزن عالمی‌پنهان شده

باده در جوشش‌گدای جوشِ ماست

چرخ در گردشِ اسیرِ هویشِ ماست

ای برادر تو همه اندیشه‌ای
مابقی خود استخوان و ریشه‌ای

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما
بی‌خبر از نو شدن اندر بقا

ای برادر عقل یکدم با خود آر
دم به دم در تو خزان است و بهار

فهرست مطالب

۱۷	پیشگفتار
۱۹	انقلاب عمیق روانی مولانا جلال الدین محمد مولوی
۲۱	مقدمه‌ای برای شناخت واقعیت‌هایی که مولانا را به خود جلب کرده است
۲۳	سه عنصر اساسی جهان بینی
۲۳	واقعیت، عوامل درک کننده، معرفت
۲۵	تعریف واقعیت
۲۵	انواع واقعیت
۲۶	خواص واقعیت
۲۶	اقسام کیفیت ارتباط انسان با واقعیت
۲۶	۱- ارتباط گیرندگی و انعکاس
۲۷	۲- ارتباط با تصرف
۲۸	۳- ارتباط برای تصرف
۲۸	۴- ارتباط کاشف
۳۲	با باز شدن ابعاد و استعدادهای انسانی
۳۲	واقعیت‌های بیشتری برای انسان مطرح می‌گردد
۳۴	نظام (سیستم) جهان بینی مولانا
۳۵	۱- قلمرو داستان پردازی‌ها
۳۶	۲- قلمرو بینش‌های علمی مولوی
۳۶	۳- قلمرو بینش‌های جهان بینی
۴۱	۴- قلمرو معرفتی
۴۷	۵- قلمرو عرفانی مولانا
۴۷	الف) عرفان مثبت چیزی را از جهان و انسان حذف نمی‌کند
۴۸	ب) شور عرفانی مولانا، حال و هیجان زودگذر نیست
۵۱	ج) عرفان بارقه‌افزا

- ۵۲..... (د) جریان طبیعی دریافت‌های عرفانی و معانی با عظمت در مغز مولانا
- ۵۴..... (ه) گروه‌های مختلفی که آثار مولانا را می‌خوانند
- ۵۷..... عوامل جاذبیت گفته‌های مولانا**
- ۵۷..... مقدمه‌ای برای بیان عوامل جاذبیت گفته‌های مولانا
- ۵۹..... هستند یا هستیم؟
- ۶۳..... مقایسه جهان‌بینی مولوی و دیگر مکاتب**
- ۶۳..... ۱- مولانا و ایدئولوژی و جهان‌بینی اسلامی
- ۶۷..... جبر مطلق، (فانالیسم)
- ۶۷..... جبر معیت و قیومی
- ۶۷..... جبر علمی، (دترمینیسم)
- ۶۷..... اختیار،
- ۶۷..... اختیار عالی،
- ۶۷..... امر بین امرین،
- ۶۸..... ۲- مولانا و حکمای هند
- ۷۱..... ۳- مولانا و مکتب بودائیسیم
- ۷۱..... الف) بودا و نروانا
- ۷۲..... ب) آزادی واقعی از دیدگاه بودا
- ۷۲..... ج) در مکتب بودا سه قسم آلودگی مطرح است
- ۷۳..... ۴- مولانا و مکتب اشراق افلاطونی
- ۷۴..... ۵- مولانا و مکتب مشاء ارسطویی
- ۷۶..... ۶- مولانا و مکتب رواقیون
- ۷۸..... آیا مولانا از فلسفه‌ها و جهان‌بینی‌های یونان باستان متأثر شده است؟
- ۸۱..... انواع گوناگون درک مشترک واقعیات
- ۸۶..... ۷- مولانا و جهان‌بینی‌های قرون وسطی
- ۸۶..... * مولانا و سنت اوگوستین (۳۵۴ - ۴۳۰)
- ۸۸..... * مولانا و یونانوتورا (۱۲۲۱ - ۱۲۷۴)
- ۹۰..... * مولانا و سنت توما آکوین (۱۲۲۵ - ۱۱۷۵)
- ۹۳..... ۸- مولانا و مکتب نوافلاطونی
- ۹۵..... ۹- مولانا و مکتب دکارت (کارتریانیسم)
- ۹۹..... ۱۰- مولانا و ایده‌آلیسم برکلی

فهرست مطالب ۱۱

۱۰۲	۱۱- مولانا و ایده‌آلیسم فیخته.
۱۰۳	۱۲- مولانا و فلاسفهٔ رنالیست
۱۰۹	سه دلیل قاطع برای رد ایده‌آلیسم.
۱۱۰	۱۳- مولانا و مکتب آگنوستی سیسم کانت.
۱۱۸	۱۴- مولانا و مکتب ضد آگنوستی سیسم.
۱۲۰	۱۵- مولانا و مونا دولوژی
۱۲۲	۱۶- مولانا و مکتب تنازع در بقا.
۱۲۶	۱۷- مولانا و مکتب دیالکتیک هگل
۱۲۸	اول- آیا جهان بینی مولانا معلول نظام (سیستم) اجتماعی دوران خود بوده است؟
۱۳۳	دوم- آیا مولانا ایدئولوژی خود را در محو ساختن اقتدار اعراب به کار برده است؟
۱۳۴	سوم- مولانا و نظام (سیستم) حکومت
۱۴۹	چهارم- تضاد و حرکت از دیدگاه مولانا و روش دیالکتیک هگل
۱۶۰	پنجم- جبر و اختیار از دیدگاه مولانا و دیالکتیک
۱۶۷	۱۸- مولانا و مکتب پراگماتیسم (اصالت عمل)
۱۷۲	۱۹- مولانا و مکتب اگزستانسیالیسم.
۱۸۱	ششم- آیا مولانا جلال‌الدین تفکرات فانتزی دارد؟
۱۸۴	مسئلهٔ یکم- تحلیل کلی در فعالیت‌های مغزی و روانی مولانا
۱۸۶	مسئلهٔ دوم- آیا دلیل علمی داریم که معرفت‌های متنوع مولانا و... خیالات محض است؟
۱۹۱	نمونه‌هایی از نگرش‌ها و معرفت‌های علمی مولانا
۱۹۱	۱- مولانا با بینش دقیق، عقده‌های روانی (کمپلکس‌ها) و آثار آن‌ها را مطرح می‌کند.
۱۹۲	۲- مولانا نیروی جاذبهٔ کیهانی را مطرح می‌کند.
۱۹۲	۳- گویا صدای انفجار ذرات اتمی به گوش مولانا رسیده بود.
۱۹۳	۴- تنها کار است که اسرار نهانی موجودیت انسان را باز می‌کند.
۱۹۴	۵- هنگامی که هدف منطقی را تشخیص دادید، راه بیفتید و از عوامل مزاحم نهراسید.
۱۹۴	۶- پیش به سوی تکامل
۱۹۴	۷- اندیشه موج مغزی است.
۱۹۵	۸- اجزای زیربنایی جهان
۱۹۵	۹- انسان محوری
۱۹۶	۱۰- عناصر رسوب یافته در سطح عمیق روان
۱۹۶	۱۱- نقش بازی با الفاظ در مجرای تنازع در بقا.

- ۱۲- عامل روانی خودکشی‌ها ۱۹۶
- ۱۳- از خود بیگانگی (الیناسیون) ۱۹۷
- ۱۴- گریز از هوشیاری و هستی و آزادی ۱۹۷
- ۱۵- واقعیتی که آغاز و انجام ندارد، حد وسط حقیقی ندارد. ۱۹۷
- ۱۶- نغمه‌ها و بانگ‌های درونی ۱۹۷
- ۱۷- این نغمه‌ها و بانگ‌ها اصالت دارند و با نام‌گذاری آن‌ها با «وازدگی‌های غرایز» خود را ۱۹۸
- ۱۸- برای تنظیم سازمان شخصیت باید تضادهای درونی را بشناسید. ۱۹۸
- ۱۹- سرعت نور ۱۹۹
- ۲۰- اساسی‌ترین اصل روان‌کاوی ۱۹۹
- ۲۱- سرکوب شدن بعضی از غرایز عامل تقویت غرایز دیگر است. ۱۹۹
- ۲۲- آغاز موجودیت استقلال انسانی از اندیشه شروع می‌شود. ۱۹۹
- ۲۳- هر اندیشه‌ای که در مغزتان به جریان می‌افتد، فوراً نورافکن آگاهی را روی آن بیندازید. ۲۰۰
- ۲۴- این قضیه «نمی‌بینم، پس نیست» را برای نجات علم از سقوط، طرد کنید. ۲۰۰
- ۲۵- از نمی‌دانم‌ها عبور کنید تا به می‌دانم‌های اصیل برسید. ۲۰۱
- ۲۶- تفسیر علمی خواب‌های طبیعی. ۲۰۲
- ۲۷- آتمیسم منطقی ۲۰۲
- ۲۸- روان‌کاوی درباره‌ی خویشتن ۲۰۳
- ۲۹- شناخت انسان به وسیله‌ی نقطه‌ی تمرکز اندیشه‌ی او. ۲۰۳
- ۳۰- منشأ سؤال را پیدا کنید. ۲۰۳
- ۳۱- ابعاد جان آدمی و آگاهی‌های او. ۲۰۳
- ۳۲- با پراکندگی هوش دنبال شناخت کدامین واقعیت می‌روید. ۲۰۴
- ۳۳- ای انسان، ای دمی از هستی، چگونه می‌توانی هستی را بشناسی. ۲۰۴
- ۳۴- دانش‌های حرفه‌ای کجا و شدن‌های تکاملی کجا! ۲۰۴
- ۳۵- شئی برای خود و شئی برای من ۲۰۵
- ۳۶- عقل جزئی با سرعت گرد و غبار به راه می‌اندازد ولی آب روی آن‌ها نیست. ۲۰۶
- ۳۷- کاربرد حواس طبیعی چیست؟ ۲۰۶
- ۳۸- مسؤلیت بزرگ ما درباره‌ی حواس و فعالیت‌های آن‌ها ۲۰۶
- ۳۹- با عشق به حس و محسوس، عقل و معقول را از کار نیندازید. ۲۰۶
- ۴۰- هر کسی در صندوق پندارهای خود، عالمی برای خود ساخته است. ۲۰۷
- ۴۱- پدیده تلقین و تجسیم ۲۰۷

۴۲	خیالات درونی سدی برای واقعیت	۲۰۷
۴۳	آیا مردها هم مانند زن‌ها ایام قاعدگی دارند؟	۲۰۷
۴۴	نیم‌دانش‌اندوزان، جهل خود را در زیر پرده انکار و نفی مخفی می‌کنند	۲۰۷
۴۵	درد بی‌درمان تقلید	۲۰۸
۴۶	هر شادی اندوهی را می‌زاید و هر اندوهی یک نوع شادی به دنبال می‌آورد	۲۰۸
۴۷	نسبیت واقعیت‌ها در منطقه موضع‌گیری انسان‌ها	۲۰۹
۴۸	جریان مستمر حیات و روان	۲۰۹
۴۹	گرایش به خدا، برای استقلال حقیقی و تکیه بر تکامل خویشتن است نه برای رفع ترس و ...	۲۱۰
۵۰	قدرت خلاق اراده	۲۱۰
۵۱	هر موجودی تشخیص جداگانه‌ای برای خود دارد	۲۱۱
۵۲	دو تکیه‌گاه مشهور برای فرار از تلاش برای کشف واقعیات	۲۱۱
۵۳	این یک تباهی است که با کشف واقعیات، به جهل خود اصرار بورزیم	۲۱۱
۵۴	اهمیت حیاتی مواد معیشت	۲۱۲
۵۵	یک قانون پایدار ماکیاولی	۲۱۲
۵۶	گاهی سخن آتشی است که جهانی را می‌سوزاند و خاکستر می‌کند	۲۱۲
۵۷	انسان‌هایی که با مستهلک ساختن حیات خود، امتیازاتی را به دست می‌آورند، از نظر قدرتمندان	۲۱۳
۵۸	«ماکیاولی»ها هر گونه حق را می‌توانند قربانی باطل‌های خود بسازند	۲۱۳
۵۹	خاصیت اساسی ظلم	۲۱۳
۶۰	ملاک وحدت انسان‌ها، ایده‌آل و هدف حیات آن‌ها است، نه رنگ و زبان و نژاد	۲۱۳
۶۱	قدرت فعلی از آن من، تاریخ گذشته از آن تو	۲۱۴
۶۲	استبداد نابودکننده خود و دیگران	۲۱۴
۶۳	بررسی و تحقیق در تاریخ بشری، یک عامل سازنده زندگی	۲۱۵
۶۴	همه چیز برای من، این است عدالت از دیدگاه قدرتمندان	۲۱۶
۶۵	ادعای تکامل از یک طرف و بنیان صلح‌ها و جنگ‌ها روی خیالات از طرف دیگر	۲۱۶
۶۶	مفهوم کلی تقسیم کار، مقدمه‌ای بر دید اقتصادی «آدام اسمیت»	۲۱۶
۶۷	لازمه حق‌طلبی و واقعیت‌گرایی جدی بودن قیافه دارنده آن است	۲۱۶
۶۸	اندیشه و آگاهی در تحریک‌های دسته جمعی	۲۱۷
۶۹	هیچ قدرتی نمی‌تواند برای همیشه حق و حقیقت را بپوشاند	۲۱۷
۷۰	برای انسان تکاپوگر، موانعی که در مسیر ایجاد می‌گردد، نه تنها او را متوقف نمی‌سازند	۲۱۸
۷۱	در هر حال که هستید، به پیش حرکت کنید، تا گذشت قطعات زمان شخصیت شما را	۲۱۸

- ۷۲- برای نادیده گرفتن تلخ کامی‌های ناشی از رکود خویشستن، با سقوط دیگران در بدبختی خود..... ۲۱۹
- ۷۳- یک حمله شدید بر حمایت‌کنندگان تنازع در بقا..... ۲۲۰
- ۷۴- اسلحه در دست دیوانه و توقع عدالت! تناقضی است حل ناشدنی..... ۲۲۰
- ۷۵- پهلو به پهلو حقوق حیات طبیعی، حقوقی هم برای ارواح آدمیان..... ۲۲۰
- ۷۶- شهرنشینان، راهزنان روح خود و دیگران، روستانشینان گیج و راکد و فریاد تکامل تافوق..... ۲۲۱
- ۷۷- غوطه‌وران در لجن خودخواهی، ملاک ظلم و عدل را نخواهند فهمید..... ۲۲۱
- ۷۸- بوی قطرات خونی که ریخته می‌شود، تحریکاتی در مشام انسان‌ها و اشک‌هایی در دیدگان وجدان..... ۲۲۱
- ۷۹- هیچ عاملی ظرفیت حیوان‌های انسان‌نما را مانند قدرت متلاشی نمی‌سازد..... ۲۲۱
- ۸۰- اگر می‌خواهید برچسب «انسان گرگ انسان است» را از پیشانی انسان‌ها بردارید، به ساختن دوباره..... ۲۲۲
- ۸۱- هر جریان در عالم طبیعت و قلمرو انسان کتابی و هر پدیده درسی است..... ۲۲۲
- ۸۲- حرکت و تکاپو ابعاد آدمی را می‌گسترانند..... ۲۲۲
- ۸۳- در هر حال که هستید، به راه بیفتید..... ۲۲۳
- ۸۴- زمینه اصلی حیات، کوشش و تلاش است که درهای بسته را به روی شما باز خواهد کرد..... ۲۲۳
- ۸۵- معرفت واقعی آدمی با آن هدفی است که برای حیات خود انتخاب کرده است..... ۲۲۳
- ۸۶- برای پیدا کردن هدف حیات، به دنبال سایه‌های خود ندوید..... ۲۲۴
- ۸۷- دریغا، ای کاش و اسفا، بادهایی است که برای پراکندن نیروهای خاکستر شده حیات وزیدن..... ۲۲۴
- ۸۸- هیچ فردی در هیچ نقطه‌ای از تاریخ، به‌طور مطلق به خواسته‌های خود نمی‌رسد..... ۲۲۴
- ۸۹- «ماکیاولیست»‌های جوامع با واقع‌نمایی‌هایی فریبکارانه، انسان‌ها را از واقعیت‌ها..... ۲۲۵
- ۹۰- آن حقیقت را که با اهمیت حیاتی می‌نگرید، همواره در دیدگاه شما قرار می‌گیرد..... ۲۲۵
- ۹۱- مسافت میان کره زمین تافوق کهکشان‌ها خیلی نزدیک‌تر از مسافت میان خود طبیعی..... ۲۲۶
- ۹۲- در مجرای اصلی حیات که مرکب از منفی پس از مثبت و مثبت پس از منفی است..... ۲۲۶
- ۹۳- ای کاروانیان رو به یک مقصد، اختلاف راه‌ها نه تنها شما را از مقصد منحرف نمی‌کند..... ۲۲۶
- ۹۴- ای قهرمانان انسان‌ساز، از جامعه ما بیرون بروید! ما نمی‌خواهیم از روی خاک برخیزیم!..... ۲۲۶
- ۹۵- برای شناخت حد وسط یک حقیقت، نخست رابطه آن حقیقت را با موضوعی که با آن..... ۲۲۷
- ۹۶- نامتناهی و نامحدود با ابتدا و وسط و انتهای حقیقی مشخص نمی‌شود..... ۲۲۷
- ۹۷- حرکت و دگرگونی در همه اجزای هستی به کدامین ثابت‌ها مستند می‌باشد..... ۲۲۷
- ۹۸- من دو بار به یک رودخانه وارد نشدم..... ۲۲۸
- ۹۹- آن‌چه که گذشت دوباره بر نمی‌گردد..... ۲۲۸
- ۱۰۰- تحول جهان، انسان را که جزئی از آن است در مجرای تحول قرار داده است..... ۲۲۹
- ۱۰۱- سیلاب تفکرات و اندیشه‌ها را به سود نتایج مطلوب، مورد آگاهی قرار بدهید..... ۲۲۹

۱۰۲- تنازع در بقا و حل معمای آن	۲۳۰
۱۰۳- بیگانگی و فرار از خویشتن	۲۳۱
۱۰۴- راه بازگشت به خویشتن	۲۳۱
۱۰۵- پدیده موج را در جهان بینی به حساب بیاورید	۲۳۱
۱۰۶- من هم می دانم فهم و اندیشه و وهم جلوه های عالی از طبیعت است	۲۳۲
۱۰۷- امواج متلاطم صلح ها و جنگ ها را نادیده نگیرید	۲۳۳
۱۰۸- معرفت کامل واقعیات بدون آشنایی با اضداد آن ها امکان پذیر نیست	۲۳۳
۱۰۹- طعم یک ضد را با چشیدن طعم ضد دیگر می توانید بچشید	۲۳۴
۱۱۰- برای شناسایی حصول (انعکاسی از نمود عینی) شناخت ضد عینی آن لازم است	۲۳۴
۱۱۱- تفاعل اضداد با یکدیگر غیر از وحدت همه جانبه آن ها است	۲۳۴
۱۱۲- جریان طبیعی جنگ اضداد	۲۳۵
۱۱۳- وحدت پس از تکاپو	۲۳۵
۱۱۴- ما دو ضد مطلق نداریم	۲۳۶
۱۱۵- ضد در درون ضد	۲۳۶
مباحث مربوط به عقل و عاقل و معقول	۲۳۶
۱۱۶- عقل کل هگل مطرح می شود	۲۳۶
۱۱۷- روش های تعقلی معمولی مرحله ای از تعقل های والاتراست	۲۳۷
۱۱۸- پدیده تعقل را در تنظیم هدف ها و وسیله های خود خواهی خلاصه نکنید	۲۳۸
۱۱۹- این است تکلیف اساسی پیشتانان جامعه	۲۳۸
۱۲۰- هرگز مانع فعالیت عقل نظری جزئی نباشید	۲۳۸
۱۲۱- فعالیت های نامحدود مغز و روان را نباید با قالب گیری های عقل جزئی نظری محدود ساخت	۲۳۸
۱۲۲- دیدگان عقل نظری جزئی تنها خطوط جهان هستی را می بیند	۲۳۹
۱۲۳- در این جهان هستی، بازی نماهایی وجود دارد که در نهایت جدی است	۲۴۰
۱۲۴- اندیشه های سازنده را از چنگال سود پرستی ها نجات بدهید	۲۴۰
۱۲۵- هرگرد و غباری که در فضای درون بلند شود، ناچار بر چشم عقل نشینند	۲۴۱
۱۲۶- در این دو سیر مخالف جسم و عقل دقت کنید	۲۴۲
۱۲۷- تا از مجرای سوداگری خارج نشویم، عقل ما هم در معرض خرید و فروش خواهد بود	۲۴۲
۱۲۸- آن قدر با پیچ و مهره ها و دندانه های تعقل بازی نکنید، زیرا آن ها ساییده و هرز می شوند	۲۴۲
۱۲۹- هنگامی ما می توانیم از نتایج عالی عقل نظری بهره ور شویم که نگذاریم از قلمرو خودش	۲۴۳
۱۳۰- اوهام و خیالات بی اساس نیرومندترین عقل ها را از کار می اندازد	۲۴۴

۲۴۵	۱۳۱- عقل قابل تجزیه نیست.
۲۴۵	۱۳۲- اگر پذیرش اصول یک مکتب از روی تقلید بوده باشد، اظهار نظر محققانه در فروع آن ...
۲۴۵	۱۳۳- عقل هم قابل محاکمه است.
۲۴۶	۱۳۴- دو نوع اساسی عقل.
۲۴۶	۱۳۵- تعقل را نمی توان در یک نوع و یک فعالیت منحصر کرد.
۲۴۷	۱۳۶- عقول آدمیان یکدیگر را تعدیل یا تنزیل یا تصعید می کنند.
۲۴۷	۱۳۷- مفاهیم و مسائلی که از بینش ها و معرفت های معمولی تجاوز نمایند.
۲۴۸	۱۳۸- دو نوع ناهشیاری.
۲۴۹	۱۳۹- ارتباط و تأثیر و تأثر عقل و روح و حس.
۲۵۰	۱۴۰- برای کشف هر یک از واقعیات راهی وجود دارد.
۲۵۰	۱۴۱- عقل می تواند بارقه های روح را چراغ فرا راه خود سازد.
۲۵۰	۱۴۲- دو نوع ارتفاع.
۲۵۱	۱۴۳- به سوی هر بانگی کشیده نشوید.
۲۵۱	۱۴۴- دو صورت بر یک معنی.
۲۵۱	۱۴۵- تقسیمی درباره شخصیت با ملاک عقل.
۲۵۲	۱۴۶- عقل آدمی پیشتر از سایر نیروهای مغزی است که اگر تقویت گردد.
۲۵۵	فهرست آیات
۲۵۷	فهرست روایات
۲۵۹	فهرست منابع



پیشگفتار

در اثر حاضر، استاد محمدتقی جعفری پس از مطالعه و بررسی مکاتب از دیدگاه‌های مختلف علمی، فلسفی و دینی، اندکی از تحقیقات خود را درباره‌ی اندیشه‌ها و بررسی شخصیت مولوی به قلم آورده است. شاید بتوان گفت که این نوشتار، یکی از ماندگارترین آثار او در خصوص مقایسه‌ی تطبیقی دیدگاه‌های مولوی با تمامی مکاتب مثبت و منفی جوامع مختلف است که موشکافانه تمامی این مکاتب را از دل و جان مولوی که در اشعارش موج می‌زند، به منصفانه ظهور رسانده است.

قبل از ورود به تطبیق این مکاتب با دیدگاه‌های مولوی، عنصرهایی به نام واقعیت، عناصر درک‌کننده، معرفت و تأثیر آنها بر انسان‌ها و از جمله خود مولوی نیز مورد کنکاش قرار گرفته است. در این تحقیق، نویسنده با توجه به شناختی که از گستره علمی و دینی مولوی داشته است، می‌گوید:

با مطالعه و تحقیق کافی در روش معرفتی این متفکران (مکاتب شرق و غرب)، تعریف کامل و روشنی درباره‌ی طبیعت دیده نمی‌شود، تا مرزبندی آنان میان طبیعت و ماورای طبیعت جنبه منطقی داشته باشد.

تاکنون برای تعیین قلمرو علم، هر تعریفی که درباره‌ی طبیعت از ذهن متفکران بروز کرده است، در حقیقت، تعریفی درباره‌ی شناخت‌های خود از جهان طبیعت بوده، نه همه عالم طبیعت و نه واقعیتی که در شناخته‌شده‌های ما محدود نمی‌گردد. بنا بر این، هر مرزی که میان طبیعت و ماورای طبیعت فرض شود، اگر ذوقی محض نباشد، حداقل قراردادی خواهد بود.

پس در نتیجه، آنچه که در زمان قبل و بعد از مولوی از سوی این متفکران درباره‌ی تعریف طبیعت ارائه شده است، شناخت محدود آنها بوده که دیدگاه مولوی همه آنها را یک‌جا در خود داشته و درباره‌ی هر یک، مطالب و مقاصدی را بیان کرده است.

به اعتقاد محمدتقی جعفری: این مکتب‌ها و جهان‌بینی‌ها، هر چه جلوتر و پیشتر می‌روند، به اثبات ناتوانی و نادانی بشر بیشتر می‌پردازند، چرا که جهان‌بینی‌های این مکاتب، یک‌سویه بوده و بنا بر همین یک‌سویه بودن، و بررسی مطالب به صورت جزئی از جانب آنها، مقصد و مطلب ناتمام مانده و طبیعتاً ناقص است. ناتوانی و درماندگی این نقص حتی در شناخت طبیعت و واقعیت آن نیز دیده می‌شود. آنچه که آنها بیان می‌کنند، تنها یک نتیجه‌گیری است که در یک تحقیق و بررسی محدود به آن دست یافته‌اند، در صورتی که در اطراف همین اشخاص در حال تحقیق، مباحث و واقعیاتی بسیار وجود دارد که به خاطر نقص

در تحقیق، از دیدگاه آنها مغفول مانده است. جعفری در تعریف واقعیت، این‌گونه به بیان می‌آید:

آنچه که «هست» بدون احتیاج به آگاهی انسان. ضمناً می‌توان به جای کلمه «هست»، «موجود» را به کار برده، چنین گفت: واقعیت عبارت است از آنچه که بدون احتیاج به آگاهی انسان، موجود است.

در نظر نویسنده این کتاب: شناخت مولوی درباره طبیعت و تمامی معلوماتی که در جهان واقعیت دارد و دنیا را در بر گرفته، به کمال رسیده و به همین جهت، معرفت او از خویشتن و جهان هستی کامل بوده و سبب همین کمال در بروز استعدادهای مولوی را معرفت واقعی در وی می‌داند:

در تفسیر شخصیت‌هایی در ردیف جلال‌الدین محمد مولوی، گامی برداریم که جوش و خروشی شگفت‌انگیز در میدان معرفت به راه انداخته‌اند. در عین حال که اینان با طبیعت و نمودهای عینی جهان هستی آشنایی نزدیک داشته و با عینک علمی به آنها نگریسته‌اند، واقعیت‌هایی در ماورای نمودهای عینی، آنان را به طور جدی تحریک نموده و با این حال، اصول بنیادین فراوانی را که مکتب‌های جهانی بر مبنای آنها پایه‌ریزی می‌شوند، مطرح ساخته‌اند.

استاد جعفری برای بسط مطلب در این باره می‌گوید:

با باز شدن ابعاد و استعدادهای انسانی، واقعیت‌های بیشتری برای انسان مطرح می‌گردد.

... و یکی از استعدادهایی که در مولوی به ظهور رسیده، دیدن بی‌واسطه آن سوی پرده هستی است که به عنوان یکی از امتیازات بارز او، ورود به پل ارتباطی طبیعت با ماورای طبیعت است:

دو سر هر دو حلقه هستی به حقیقت به هم تو پیوستی

یعنی: انسان، پیونددهنده دو حلقه طبیعت و ماورای طبیعت است. این موجود به مثابه یک کانال، ارتباط‌دهنده دو دریای طبیعت و ماورای طبیعت است، نه این که سازنده آنها باشد.

این مطالب، قطره‌ای از مباحث طرح‌شده در این کتاب درباره شناخت جهان‌بینی مولوی است که امید آن داریم با دیدگانی آغشته به معرفتی مولوی‌گونه به این اثر بنگریم و جهانی را در جهان‌بینی مولوی دریابیم تا منجر به ارتباط دو حلقه هستی در جانمان شود.



انقلاب عمیق روانی مولانا جلال الدین محمد مولوی

در حدود هفتصد سال پیش، دیداری میان دو شخصیت صورت گرفت که یکی از آن دو از شهرت علمی و روحانی رسمی کاملاً برخوردار بوده و دیگری تا آن روز در پرده ابهام و گمنامی می‌زیسته است. شخصی که در آن موقع از شهرت چشمگیر برخوردار بود، مولانا جلال‌الدین محمد است که از اوایل جوانی همراه پدرش به آسیای صغیر مهاجرت نموده، در قونیه اقامت گزیده بود. شخصیت دیگر، شمس‌الدین تبریزی است که پس از دیدار با مولانا به عنوان عامل انقلاب عمیق روانی وی، در طول تاریخ معارف هفتصد سال به این طرف ثبت گردید. این دیدار، حادثه‌ای بس شگفت بود که بعدها دو مسأله بسیار با اهمیت را در روان‌شناسی مطرح می‌نماید، اگرچه تاکنون روان‌شناسان توجه رسمی به این دو مسأله نکرده‌اند.

مسأله یکم - این است که چه عامل روانی یا پاراپسیکولوژی است که موجب تحول بسیار عمیق در شخصیتی گشته است که پیش از آن دیدار تحول‌انگیز، دارای «من» شکل‌یافته‌ای از منطق، فلسفه، فقه، اصول، ادبیات و اخلاق خاص بوده و پیش از آن دیدار، شکل «من» او به کلی دگرگون گشته، صدها اصول و حقایق بنیادین معرفت، بدون تقید به منطق و روش‌های حرفه‌ای معرفت، از مغز و روان وی فوران می‌کند! طرز تفکرات مولانا پس از آن دیدار جریان خاصی پیدا نموده، حدس و اندیشه منطقی و اکتشاف و تداعی معانی و تجسیم، بدون مرز و تعین در درون وی به فعالیت می‌افتند و گاهی بدون اختیار و

مهارپذیری، واحدهای ضمیر ناخودآگاهش مانند سیل خروشان به راه می‌افتند و در مسیر خود با واحدهای نیمه‌آگاه درهم آمیخته، با حذف و انتخاب‌های اختیاری و بی‌اختیار به ضمیر خودآگاهش سرازیر می‌گردند.

این کیفیت خاص روانی اگرچه از نظر تحلیل به عوامل اصلی و دریافت روابط آن‌ها، امکان‌ناپذیر یا حداقل بسیار دشوار است، ولی هر بررسی‌کننده‌ای در آثار مولانا، با روش منطقی که در درک واقعیات انتخاب کرده است، عمل می‌کند.

مسئله دوم - که از نظر اهمیت روانی کمتر از مسأله اول نیست، این است که منابع معتبری که نتیجه دیدار مولانا را با شمس تبریزی در اختیار ما قرار می‌دهند و همچنین دو دیوان مثنوی و شمس نیز اثبات می‌کنند، تسلیم شگفت‌انگیز مولانا به شمس تبریزی است. این تسلیم در حدی است که مولانا واقعاً خود را در جاذبه شخصیت شمس می‌بازد و تا حد صفر تقلیل می‌یابد:

لطف کنی، لطف شوم، قهر کنی، قهر شوم با تو خوشم ای صنم لب شکر خوش ذقنم

سجاده‌نشین با وقاری بودم باز یچه کوی کودکانم کردی

با این حالت تسلیم نهایی در برابر شمس، فعالیت مغزی و روانی جوشان و خروشان و انقطاع ناپذیر با «من»‌های مستمر در درون مولانا به وجود آمده است که نظیرش در تاریخ یا وجود ندارد، یا به طور قطع بسیار نادر است. او فریاد می‌زند:

زین دو هزاران من و ما ای عجباً من چه منم گوش بده عریده را دست من به بر دهنم
چون که من از دست شدم در ره من شیشه‌منه هرچه نهی پا بنهم هرچه بیابم شکنم

هیچ تفسیر علمی معقولی برای این تسلیم همراه با نهایت جوش و خروش معرفتی جز این نمی‌توان تصور کرد که مولانا تسلیم یک فرد از انسان‌ها به نام شمس تبریزی نگشته است، بلکه جاذبیت روحی شمس او را به قلمرو بی‌نهایت هستی فعال رهنمون گشته و مانند گویی به چوگان محرک الهی سپرده است:

پَرّ کاهم در مصاف تندباد
خود ندانم در کجا خواهم فتاد
پیش چوگان‌های حکم کُن فکان
می‌دویم اندر مکان و لامکان
گر هلالم گر بالالم می‌دوم
مقتدی بر آفتابت می‌شوم

اگر جسارت به علوم روان‌شناسی نبود، می‌گفتیم چون این‌گونه پدیده‌های روانی، بعد والایی از روح آدمی را گوشزد می‌کند و روان‌شناسی‌های معمولی هم به جز شناخت پدیده‌ها و فعالیت‌های معمولی روان با اصول پیش ساخته، چیزی را به رسمیت نمی‌شناسد، لذا با جملاتی از این‌گونه که «ما با ماورای عمل‌ها و نمودهای روانی کاری نداریم» ابعاد پر معنی روح را نادیده می‌گیرند.

اریک فروم، جملات اسفانگیزی را دربارهٔ این محدودنگری‌ها چنین بیان می‌دارد:

روان‌شناسی آکادمیک که می‌کوشید به علوم طبیعی و روش‌های آزمایشگاهی توزین و شمارش تأسی جوید، با همه چیز جز روح سروکار داشت. همچنین می‌کوشید جنبه‌هایی از انسان را که می‌توان آن‌ها را در آزمایشگاه تحت بررسی قرار داد، آشکار سازد و مدعی بود که وجدان، داوری ارزش‌ها، شناسایی خیر و شر، مفاهیمی ماورای طبیعی و خارج از قلمرو روان‌شناسی است. غالباً به مسائل کم‌اهمیتی می‌پرداخت که بیشتر مناسب با یک روش به ظاهر علمی بود و نه ابداع روش‌های تازه جهت بررسی مسائل عمدهٔ انسانی. بدین‌سان روان‌شناسی به صورت علمی درآمد که فاقد موضوع اصلی خویش یعنی روح انسان بود. این روان‌شناسی فقط به مکانیسم‌ها، واکنش‌سازی‌ها و غرایز علاقه‌مند بود و به پدیده‌های بسیار ویژهٔ انسانی نظیر عشق، منطق، وجدان و ارزش‌ها توجهی نداشت.^۱

مقدمه‌ای برای شناخت واقعیت‌هایی که مولانا را به خود جلب کرده است.

۱- روان‌کاوی در دین، اریک فروم، ترجمهٔ آرسن نظریان، ص ۱۳.

روش معرفتی بعضی از متفکران غربی دوران اخیر مانند سارتر و راسل چنین می‌نماید که آنان به طور محسوس و دقیق میان دو قلمرو طبیعت و ماورای طبیعت مرزی مشخص و قاطعانه برقرار نموده، مفاهیمی را به عنوان ماورای طبیعی که مولانا و دیگر رشدیافتگان را به تکاپو وادار کرده است، یا به کلی پوچ و منفی قلمداد می‌کنند و یا آن‌ها را به عنوان مفاهیمی تاریک و غیرقابل وصول نادیده می‌گیرند و در نتیجه آن‌ها را از قابلیت بررسی‌های علمی مطرود می‌شمارند. مسلم است که ما با این مرزبندی نخواهیم توانست گامی صحیح درباره شناخت شخصیت‌هایی در ردیف مولانا برداریم. پس مجبوریم پیش از ورود به شناخت شخصیت مولانا، درباره این مرزبندی، به قدر امکان بررسی داشته باشیم. با مطالعه و تحقیق کافی در روش معرفتی این متفکران، تعریف کامل و روشنی درباره طبیعت دیده نمی‌شود، تا مرزبندی آنان میان طبیعت و ماورای طبیعت جنبه منطقی داشته باشد. برای روشن شدن این مطلب، سه مسأله مهم را مطرح می‌کنیم:

۱- مسلّم است که ما با وسایل درکی که در اختیار داریم، مانند حواس طبیعی و دیگر وسایلی که ارتباط شناخت ما را با جهان گسترده در دیدگاه ما، دقیق‌تر می‌نماید، وارد میدان شناخت می‌شویم. و جای تردید نیست که محدود ساختن واقعیت‌های هستی در آن‌چه که با وسایل مزبور مورد شناخت ما قرار می‌گیرند، به اضافه این‌که از پیشرفت تکاملی شناخت‌ها جلوگیری می‌کند، ما را در محاصره نوعی محدودنگری قرار می‌دهد.

۲- وسایل درک ما به طور عموم جز نموده‌ها و جریانات و ارتباطات معینی را در جهان طبیعت نشان نمی‌دهند. و ما چنین فرض می‌کنیم که این وسایل، قدرت شناساندن همه نموده‌ها و جریانات و ارتباطات اجزای عالم طبیعت را داشته و ما را با همه آن‌ها آشنا می‌سازند. آیا با این وصف می‌توانیم ادعا کنیم که همه واقعیت‌های جهان هستی برای ما شناخته شده‌اند؟ ما نمی‌توانیم چنین ادعایی بکنیم، چنان‌که نمی‌توانیم با شناخت تشریح فیزیولوژی و بیولوژی انسانی، علوم روانی را غیر واقع تلقی کرده و آن‌ها را به این دلیل که در موضوعی بحث می‌کنند که عینیت تحقیق ندارد، به دور بریزیم.

۳- می‌دانیم که همین جهان گسترده در دیدگاه ما، دارای نظام (سیستم) باز است. باز بودن نظام (سیستم) این جهان، یا به جهت وابستگی آن با موجود بی‌نهایت است که خدا

نامیده می‌شود، و یا بدان جهت است که خود جهان بی‌نهایت فرض می‌شود. بنابراین، ما با هیچ منطق علمی راهی برای شناخت سرگذشت بی‌نهایت جهان و همچنین برای شناخت آینده بی‌نهایت آن، با فرض تحولات اساسی در دو بی‌نهایت نداریم، تا بتوانیم تعریف کاملاً روشنی را درباره طبیعت به دست آورده و هرچه که بیرون از آن تعریف بوده باشد، آن را ماورای طبیعی قلمداد نماییم. هم‌اکنون ما که در مقطعی از تاریخ بشری قرار گرفته‌ایم، می‌توانیم به پشت سر خود نگریم، حقایقی را مشاهده کنیم که در گذرگاه تاریخ معرفت‌های انسانی از ماورای طبیعت وارد قلمرو طبیعت گشته‌اند.

به این معنی که در هر یکی از دوران‌ها با معلومات محدود و شرایط ذهنی خاصی که حکم‌فرما بوده است، تعریفی برای طبیعت در نظر گرفته شده و هر موضوعی که در آن تعریف ننگنیده، ماورای طبیعی تلقی گشته است و در دوران‌های بعدی با پیشرفت دانش و بینش، تعریف طبیعت توسعه پیدا کرده، آن موضوعات را وارد قلمرو خود ساخته است. این سه مسأله مهم ما را وادار می‌کند که بگوییم:

«تاکنون برای تعیین قلمرو علم، هر تعریفی که درباره طبیعت از ذهن متفکران بروز کرده است، در حقیقت تعریفی درباره شناخت‌های خود از جهان طبیعت بوده، نه همه عالم طبیعت و نه واقعیتی که در شناخته شده‌های ما محدود نمی‌گردد. بنابراین هر مرزی که میان طبیعت و ماورای طبیعت فرض شود اگر ذوقی محض نباشد، حداقل قراردادی خواهد بود.»

سه عنصر اساسی جهان‌بینی

واقعیت، عوامل درک‌کننده، معرفت

تردیدی نیست در این‌که واقعیت جهان با قطع نظر از شعور و آگاهی ما درباره آن وجود دارد، و سفسطه‌بازی‌هایی که ایده‌آلیست‌های صف کشیده در دهلیز نیپیلیستی به راه انداخته‌اند، نتیجه‌ای جز افزودن بر نادانی‌های بشری در بر ندارد. پس بهتر این است که ما به سه عنصر اساسی جهان‌بینی (واقعیت، عوامل درک‌کننده و معرفت) پردازیم.

اولین مسأله‌ای که در شناخت سه عنصر مزبور برای ما مطرح می‌گردد، این است که وقتی ما سه عنصر مزبور را مورد توجه قرار می‌دهیم، می‌بینیم که آن‌ها دارای مفاهیم روشنی هستند، و همچنین احتیاج جهان‌بینی به آن سه عنصر، واضح‌تر از آن است که نیازی به اندیشه‌های پریپیچ و خم و تتبع و آزمایش همهٔ انسان‌ها و جهان داشته باشد! بنابراین، منشأ اختلافات مکتبی دربارهٔ سه عنصر مزبور و مبنای جهان‌بینی چیست؟ به نظر می‌رسد هیچ‌کس در احتیاج جهان‌بینی به سه عنصر مزبور تردیدی از خود نشان نمی‌دهد، آن‌چه که مورد مناقشات و اختلافات مکتبی قرار می‌گیرد، ناشی از تفسیر ماهیت سه عنصر مزبور می‌باشد. به عنوان مثال، یکی می‌گوید:

واقعیت چیزی است که قابل درک بوده باشد.

دیگری می‌گوید:

واقعیت عبارت است از هر چیزی که در برابر «من» بر نهاده شود.

سومی می‌گوید:

واقعیت هیچ‌یک از این‌ها نیست، بلکه واقعیت عبارت است از «من»، و هر نمود و بودی که به عنوان جهان می‌بینید، انعکاسی از ادراکات من است.

به همین ترتیب، اختلافاتی در دو عنصر دیگر پیش آمده است. به نظر می‌رسد که اختلافات از آن‌جا ناشی می‌شود که هریک از صاحب‌نظران از موضع‌گیری خاص خود، در برابر جهان و از هدف‌گیری‌های معرفتی و ارزیابی وسیله برای آن هدف‌ها صحبت می‌کنند. در صورتی که ما می‌توانیم دربارهٔ سه عنصر جهان‌بینی به درک‌های مشترک نایل گردیم.

تعریف واقعیت

فراگیرترین تعریفی که بتواند واقعیت را در مفهوم عمومی‌اش توضیح دهد، این است که واقعیت عبارت است از: آن‌چه که هست بدون احتیاج به آگاهی انسان.

ضمناً می‌توان به جای کلمه «هست»، «موجود» را به کار برده، چنین گفت:

واقعیت عبارت است از آن‌چه که بدون احتیاج به آگاهی انسان، موجود است.

پس وقتی می‌گوییم این میز که من روی آن می‌نویسم واقعیت دارد، معنای آن این است که این میز وجود دارد، چه مورد شعور و آگاهی من بوده باشد و چه نباشد. حال با نظر به این تعریف عام، می‌توانیم آن را به انواع و خواص گوناگون که دارد، تقسیم نماییم:

انواع واقعیت

- ۱- واقعیت انسان با همه نمودهای جسمانی و پدیده‌ها و فعالیت‌های روانی و شخصیت و مدیریت آن وجود دارد.
- ۲- جهان هستی با انواعی از موجودات و روابط واقعیت دارد، یعنی موجود است.
- ۳- ارتباط و تأثیر و تأثر میان انسان و جهان هستی واقعیت دارد، یعنی موجود است.
- ۴- در هر مقطعی از زمان که قرار بگیریم، می‌توانیم واقعیت را با نظر به امتداد زمان به سه قسمت تقسیم کنیم:

الف - واقعیت‌هایی که به گذشته خزیده، یا به کلی از بین رفته‌اند، یا معلول‌ها و نمودهایی از آن‌ها به وجود خود ادامه می‌دهند.

ب - واقعیت‌هایی در همان مقطع از زمان که قرار گرفته‌ایم، وجود دارند.